

## درس سی و نهم

### شکستن ده فرمان

#### خروج ۳۲

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

در درس گذشته، دیدم که خدا بر کوه سینا از میان آتش و رعد و برق با قوم بنی اسرائیل سخن گفت و ده فرمان مقدس را به آنها عطا کرد. همچنین دیدیم که به قوم اسرائیل فرمان داد تا در آنجا مذبحی بنا کنند و برخی از حیوانات بی‌عیب را در آنجا قربانی کنند و به او تقدیم کنند.

آیا خدا دستور داد آن حیوانات را قربانی کنند؟ بله خدا به آنها گفت چنین کنند زیرا او قدوس است، و شریعت مقدس او اعلام می‌کند: «زیرا اگر کسی تما شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است» (یعقوب ۲: ۱۰) هر کس که شریعت خدا را زیر پا بگذارد گناه کرده است... و مجازات گناه موت است! (۱ یوحنا ۳: ۴، رومیان ۶: ۲۳) از آنجایی که بنی اسرائیل نمی‌توانستند تمام احکام خدا را نگاه دارند، باید قربانی‌های بی‌عیب به خدا تقدیم می‌کردند، تا حیوان بی‌گناه به عنوان جایگزینی برای شخص گناهکار می‌مرد. آن حیوان کفاره گناهان شخص می‌شد تا آن شخص نمیرد. خدا به این شکل ثابت کرد که او عادل است و او نمی‌تواند بر مبنای تلاش‌های انسان گناه را نادیده انگارد. خدا تنها می‌تواند گناه را بر مبنای خود یک قربانی کامل ببخشد.

عنوان درس امروز ما «فرامینی که زیر پا گذاشته شدند» است. در این قسمت از داستان حضرت موسی و طوایف بنی اسرائیل هنوز در پای کوه سینا و در بیابان اردو زده بودند. بیاید اکنون به تورات بازگردیم و ببینیم پس از اینکه خدا ده فرمان را به آنها عطا کرد چه اتفاقی رخ داد. از باب بیست و چهار کتاب خروج برایتان قرائت می‌کنیم.

کتاب مقدس می‌گوید:

و خداوند به موسی گفت: «نزد من به کوه بالا بیا، و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایی، به تو دهم.» پس موسی با خادم خود یوشع برخاست، و موسی به کوه خدا بالا آمد. و به مشایخ گفت: «برای ما در اینجا توقف کنید، تا نزد شما برگردیم؛ همانا هارون و حور با شما می‌باشند. پس هر که امری دارد نزد ایشان برود.»

و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت. و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا در داد. و منظر جلال خداوند مثل آتش

سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قله کوه بود. و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد. و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

در اینجا از بحث درباره موضوع دست نگه می‌داریم. به یاری خدا در برنامه بعدی خواهیم گفت که خدا در این چهل روز به موسی چه گفت. اما امروز قصد داریم ببینیم که در این مدتی که قوم در پای کوه منتظر بازگشت موسی بودند چه بر سر بنی اسرائیل آمد. همه ما می‌دانیم که برای بنی آدم به انتظار خدا نشستن کار ساده‌ای نیست. برای ما ساده‌تر آن است که دلسرد شویم؛ کلام خدا را فراموش کنیم و راه خود را در پیش گیریم. از این رو، آنچه که اکنون می‌خواهیم درباره بنی اسرائیل بخوانیم بسیار بسیار مهم است. خدا می‌خواهد توسط این داستان تکان دهنده به ما هشدار دهد.

در باب سی و دو چنین می‌خوانیم:

و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده گفتند: «برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.»

هارون بدیشان گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران شماست، بیرون کرده نزد من بیاورید.» پس تمامی قوم گوشواره‌های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند. و آنها را از دست ایشان گرفته آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوشاله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.»

آیا می‌دانید بنی اسرائیل چه می‌کردند؟ هنوز چند روزی بیش نگذشته بود که گفته بودند: «آنچه خداوند امر فرموده است خواهیم کرد!» می‌بینیم که آنها فرمان اول و دوم ده فرمانی که خدا در کوه سینا به آنها داده بود زیر پا گذاشتند: فرمان اول: «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد!» فرمان دوم: «صورتی تراشیده و یا هیچ تمثالی... برای خود مسازد!» اما بنی اسرائیل چه کردند؟ آنها به خدا پشت کردند و برای خود بتی به شکل گوساله همچون بتهای مصری ساختند.

چرا بنی اسرائیل به این سرعت به خدا و کلام او پشت کردند؟ زیرا آنها خدایی می‌خواستند که بتوانند آن را ببینند و لمس کنند. آنها همچون مردم این روزگار هستند که کلام خدا را نادیده می‌انگارند و از انسانها و سنتهای آنها پیروی می‌کنند. پیروی از انسانی که قابل رؤیت است بسیار آسان‌تر از پیروی از خدایی است که نمی‌توان به چشم او را دید. به همین دلیل است که اکثر فرزندان آدم تفکرات انسانی را که هیچ مبنای محکمی ندارد جایگزین کلام حقیقی خدا می‌کنند.

بیاید ببینیم پس از اینکه بنی اسرائیل برای خود گوساله‌ای ساختند چه بر سر آنها آمد. کتاب مقدس

می‌گوید:

و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید یهوه می‌باشد.» و بامدادان برخاسته، قربانی‌های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لعب برپا شدند.

آیا شنیدید هارون چه کرد؟ کتاب مقدس می‌گوید که «مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید یهوه می‌باشد!» آیا حقیقت این بود؟ آیا بنی اسرائیل می‌توانستند خداوند را اینگونه خدمت کنند؟ مسلماً خیر! ما می‌دانیم که خدا در جشن عبادت‌تدای که آنها ترتیب می‌دادند هیچ نقشی نداشت. آنها نه تنها فرمان اول و فرمان دوم را زیر پا گذاشتند، بلکه حتی فرمان سوم را نیز: «نام یهوه خدای خود را به باطل مبر.» خداوند خدا! خدا، خدا، خدا! ورد زبان آنها بود، اما دل‌هایشان بسیار از او دور بود. پرستش آنها بیهوده بود. سخنان آنها در مورد خدا ارزشی نداشت. دعا‌های آنها تنها مجموعه‌ای از سخنان تعارفی بی‌ارزش بود که تنها خدا را خشمگین می‌ساخت!

اکنون بیایید پایان داستان را بخوانیم:

پس موسی نزد یهوه خدا خود تضرع کرده گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده‌ای، مشتعل شده است؟ چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوه‌ها بکشد، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگرد و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما. بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را بیاد آور که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتمی که ذریت شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که درباره آن سخن گفته‌ام به ذریت شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا ابد الاباد.» پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند، رجوع فرمود.

آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست وی بود، و لوح‌ها به دو طرف مرقوم بود. و لوح‌ها صنعت خدا بود، و نوشته نوشته خدا بود، متعوش بر لوح‌ها. و چون یوشع آواز قوم خود را که می‌خروشدند شنید، به موسی گفت: «در اردو صدای جنگ است.» گفت: «صدای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را من می‌شنوم.»

و واقع شد چون نزدیک به اردو رسید، گوساله و رقص‌کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوح‌ها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست. و گوساله‌ای را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد و نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، بنی اسرائیل را نوشانید. و موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟» هارون گفت: «خشم آقایم افرخته نشود، تو این قوم را می‌شناسی که مایل به بدی می‌باشند. و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که زیش روی ما بخرامند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی‌دانیم او را چه شده. بدیشان گفتم هر که را طلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.»

و چون موسی قوم را دید که بی لگام شده‌اند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بی لگام ساخته بود، آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاد، گفت: «هر که به طرف خداوند باشد، نزد من آید.» پس جمیع بنی‌لاوی نزد وی جمع شدند. او بدیشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد، و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند، و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خویش را بکشد.» و بنی‌لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم کشته افتادند. (۲۸-۱۱:۳۲)

و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله‌ای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند. (۳۵:۳۲)

پس از این خداوند به موسی گفت دو لوح سنگی دیگر بتراشد تا جایگزین لوح‌هایی باشد که او شکست. و خداوند بر این الواح فرامینی که بنی‌اسرائیل زیر پا گذاشته بودند دوباره نوشت. چه گناه بزرگی اسرائیل مرتکب شد! آنها شریعت مقدس خدا را زیر پا گذاشتند. باری دیگر دل شریر انسان خود را نشان داد. علی‌رغم تمام آنچه خداوند برای قوم اسرائیل انجام داده بود، هنوز هم می‌بینیم که آنها چقدر زود راه عدالتی را که خدا مهیا ساخته بود ترک کردند. آنها راه دیگری را انتخاب کردند، آنها خواستند مذهب دلخواه خودشان را بسازند. آنها راه اعمال دست خویش را انتخاب کردند. آنها به راهی که خدا مهیا کرده بود پشت کردند و برای مذهبی که خود انتخاب کرده بودند شادی می‌کردند. نام خدا بر لبان آنها بود، اما دل‌های آنان بسیار از او دور بود! به همین دلیل است که آنها تا جایی پیش رفتند که گوساله‌ای تراشیدند، و به حاصل دست خود دل بستند، و به خدای زنده و حقیقی پشت کردند.

خدا می‌خواهد توسط این داستان تکان دهنده چه درسی به ما بدهد؟ خدا می‌خواهد ما به این موضوع فکر کنیم که چه رابطه‌ای با خدا داریم. شاید برخی با خود چنین بگویند: «من همچون مثل بنی‌اسرائیل نیستم. من هیچگاه به خدا پشت نکرده‌ام و بتی نپرستیده‌ام.» شما که چنین فکر می‌کنید، آیا واقعاً مطمئن هستید که تا بحال بتی نپرستیده‌اید؟ شاید تا کنون بتی برای خود نساخته‌اید. باینحال یک بت تنها به مجسمه‌هایی که به دست انسان ساخته می‌شود اطلاق نمی‌شود. بت هر چیزی است که میان ما و خدا قرار می‌گیرد. یک بت می‌تواند پول باشد، لباس، رابطه جنسی، فوتبال، تلویزیون، خود، شخصی دیگر همچون خود شما، و یا سنت‌های اجداد شما. بعضی‌ها به بت‌های طلسم و دعانویسی متوسل می‌شوند. برای دیگران وظایف مذهبی بت است، آنها به نماز و روزه بیش از شنیدن به کلام خدا توجه دارند! هر چیزی که جایگزین خدا و حقیقت او شود بت است. خدای شما کیست؟ شما چه کسی را عبادت می‌کنید؟ آیا نام خدا تنها بر لب‌های شماست یا اینکه بر دل‌های شما حک شده است؟ یک چیز است که کسانی را که حقیقتاً خدا را می‌پرستند از کسانی که بت می‌پرستند متمایز می‌سازد. و آن کلام خدا است. دیدگاه شما درباره کلام خدا چیست؟ آیا کلام خدا را می‌دانید؟ آیا به آن ایمان دارید؟ آیا با تمام وجود خود آن را دوست دارید؟ یا همچون بنی‌اسرائیل هستید که خدا به آنها گفت، «این قوم به زبانهای خود به من تقرب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم می‌دهند؟» (متی ۱۵: ۹)

شما چطور؟ چه کسی را پرستش می‌کنید، خداوند خدایی که شریعت مقدس خود را به موسی عطا کرد؟ آیا به کلام او ایمان دارید؟ یا همچون بنی‌اسرائیل تنها به اعمال مذهب خود دل بسته‌اید؟ هرگونه که هستید، کتاب مقدس می‌گوید:

«و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید..... لهاذا ای عزیزان من از بت پرستی بگریزید. به خردمندان سخن می‌گویم.» (اقرنتیان ۱۰:۱۱، ۱۴، ۱۵) «لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان.... جادوگران و بت پرستان.... نصیب ایشان در دریاچهٔ افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود.» (مکاشفه ۸:۲۱) «اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که درباره پسر خود شهادت داده است... اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم..... ای فرزندان، خود را از بتها نگاه دارید!» (۱ یوحنا ۹:۵، ۲۰، ۲۱)

از اینکه به برنامه ما گوش دادید سپاسگذاریم.....  
به یاری خدا در برنامه بعدی، نگاهی خواهیم انداخت به نقشه عجیبی که خدا کشید تا در عین اینکه عدالت و پاکی خود را نادیده نگیرد در میان بنی‌اسرائیل گناهکار ساکن شود.  
خدا به شما برکت دهد.  
این هشدار کلام خدا را هیچگاه فراموش نکنید:

« خود را از بتها نگاه دارید! » (۱ یوحنا ۵:۲۱)